

مکن ای صبح طلوع

اشاره: وجوه هنری هر مراسم آئینی در میزان تاثیر، گستره و ماندگاری آن تعیین کننده است. آئین های عاشورائی با صور مختلف هنری، بخصوص شعر و لحن و آهنگ، به طور چشمگیری آمیخته است. این آمیختگی به نوبه خود در نگاهداری و انتقال نسل به نسل سبک و سیاق این آئینها نقشی اساسی دارد. در این میان، بعضی صور شعری، ریتم ها، و ملودی های عاشورائی در طول سالها بل قرن‌ها از آزمون آموزگارِ سختگیر تاریخ پیروز بیرون آمده ماندگار و همه گیر شده اند و توانسته اند همچنان بر ذائقه هنری و عاطفی عاشورائی شیعیان تاثیر گذار بمانند و به بخشی از میراث معنوی ما تبدیل شوند. این ماندگاری دلیلی است بر آنکه آنها به لحاظ صورت و محتوی و تناسب این دو و تلفیق کلام و لحن از اصالت و استحکام هنری برخوردار بوده اند. بازگشائی این رمز و راز را حکایتی است که با نکته دان کنند.

سنتها و آئین های عاشورائی، هم بخشی از میراث معنوی ما را تشکیل می دهد و هم به شیوه ای مردمی به منظمه های مفاهیم اعتقادی ما راه دارد. اما، به دلایل مختلف، همه مظاهر این آئین ها، از جهت صورت و محتوای هنری، زبیده تصویر و تصور فاخر ما از شخصیت اول عاشورا، حسین بن علی (ع)، و خاندان و یاران نیستند. می باید نسبت به این میراث حساس بود. وجوه فاخر آن را تقویت کرد، و آنچه را که با صورت و محتوای ناساز و ضعیف، با علو شان قهرمانان عاشورا تناسبی ندارد و به ناروا در این مجموعه در آمیخته است بازساخت و اصلاح کرد.

با آنکه بزرگان در مورد رعایت اصولی در صورت و محتوای مراسم عزاداری حضرت سیدالشهداء - که سلام بر او باد - مکررا تذکراتی داده اند، اما متاسفانه بعضی بی توجهی ها و بی اصولی ها همچنان ادامه دارد. و به خصوص، وقتی رسانه تاثیرگذاری چون صدا و سیما موضوع را جدی نمی گیرد و دقت لازم را فرو می گذارد این تاسف عمیق تر می شود. صدا و سیما، به دلیل مخاطبان عام، علاوه بر وظیفه آگاهی بخشی، به طور غیر مستقیم در تحولات و سطح و ساختار و استاندارد زبان در میان مردم نیز بسیار موثر است. نمونه ملموس آن بعضی اصطلاحات خاصی است که در سریال های تفریحی بر زبان بازیگران جاری می شود و به سرعت در سطح وسیعی در میان مردم و مخصوصا نوجوانان کاربرد پیدا می کند. اما در مورد مراسم محرم، از آنجا که گروه های سنی مختلف در قالب های مختلف در آن شرکت می کنند و مشارکت آنها همراه با عواطف و اعتقاد است و به طور سنتی نمادها و صور هنری نیز در ترکیب و ارائه برنامه ها دخالت دارند این تاثیر زبانی از جانب رسانه ملی مضاعف می شود.

متاسفانه این سال ها زبان و ملودی ها و ریتم هائی که در مراسم محرم بکار می رود و کم کم دارد جا هم می افتد، با آن زبان مودب و فاخر و در عین حال موثری که در اشعار و نوحه های قدیم سنتی نمونه های برجسته ای از آن سراغ داریم فاصله گرفته و متاسفم بگویم که انحطاط پیدا کرده است. البته ممکن است گفته شود که این موج به دلایل مختلف در مردم در می گیرد و وسایل صوتی مدرن هم - که در دسترس کثیری از مردم است - در گسترش بی رویه آن کمک می کند و جلوی آن را نمی شود گرفت. گیریم که چنین باشد. اما لاقول رسانه ملی می تواند به گسترش آن کمک نکند و مهر صحت بر آن نهد. صدا و سیما موظف به هدایت، آموزش و حفظ و ارتقاء استانداردهای هنری و جهت دهی مناسب به امور و نمادهای فرهنگی و معنوی است و می دانیم که در این میان، نوع ادبیات و زبان ملودی ها و ریتم های بکار گرفته شده بسیار تاثیر گذار و جهت دهنده است.

نگاه کنید به استحکام و متانتی که در زبان فاخر ترجیح بند معروف محتشم کاشانی و ریتم های مربوط به آن در رثای امام (ع) بکار رفته که میلیونها ارادتمند او را در طول چند قرن، به زانوی ادب رثاء نشانده و به اشک تعظیم کشانده و به سکر محبت رسانیده است چندانکه بر آمدن آن کلام و آن نواها کافی است که عاطفه مشتاق عاشورائی حس کند که «گویا عزای اشرف اولاد آدم است».

بسیاری از ذاکران محترم امام که در سنت گذشته ما مورد تکریم مردم بوده اند از دانش درستی در شعر و ادب و دستگاه های موسیقی ایرانی و ردیفهای آوازی مربوط برخوردار بوده اند و همین بوده است که آنان را در کنار ذاکر امام بودن به حافظان میراث ردیف های آوازی و موسیقی سنتی ما هم بدل کرده است. آنها به خوبی می دانستند که در روایت کدام گوشه از داستان کربلا، کدام گوشه از کدام دستگاه موسیقی را بکار بگیرند، در کجا اوج بگیرند و در کجا فرود بیابند و سپس چگونه و به کدام گوشه یا دستگاه دیگر منتقل شوند. در این هنرنمایی های شعری و موسیقائی، هم تناسب و مقام ادب را رعایت می کردند و هم تاثیر معنوی بر روی شنونده را.

موسیقی دان و ردیف خوان نیستم تا بخواهم و بتوانم در این مبحث بابتی دقیق و عمیق بگشایم. جای آن هم اینجا نیست. اما برای آنکه نکته مورد نظرم در این تصدیح را برسانم به اشارت عرض می کنم و می گذرم - به آن امید که اهل فن از سهوم سهل بگذرند - که بی حساب نبود که قدمای ما مثلا زبان حال امام را اغلب در پایه شور می خواندند که تعمق برانگیز است و مشتقات سازی و آوازی وسیعی دارد که هر کدام مناسب احوال خاصی است که به تناسب آن احوال به ابوعطا، بیات ترک، افشاری، دشتی و کرد بیات کشانیده می شود. «شور حسینی» و یا «حسینی» و واژه های بسیار دیگر از همین رو در واژگان نامگذاری گوشه های موسیقی و آواز سنتی ما وارد شده اند.

در چهره های دیگر داستان عاشورا در گوشه های سه گاه و چهارگاه و ماهور و همایون. در هر کدام از اینها، به نوبه خود، رعایت در آمد و اوج و فرود از وظایف یک ذاکر و یا تعزیه خوان ماهر و ورزیده بوده است. اوج «عراق» در افشاری یا بیات ترک یا ماهور به تناسب موضوع تعزیه با حساب و کتاب انتخاب می شده است. زبان حال حضرت زینب (ع) را معمولا در ابوعطا می خواندند؛ «ابوالفضل خوانی» در نوا خوانده می شده که حالت پخته و آزادی و سرفرازی دارد، و بخش مواجهه با دشمن در «علی اکبر خوانی» در چهارگاه اجرا می شده که حالتی حماسی و پر انرژی و کوبنده دارد ولی چون نوبت به بخش خداحافظی علی اکبر می رسید تعزیه خوان به مایه دشتی منتقل می شد که درون گرا و تمنا برانگیز است. در تعزیه حر، در آن هنگام که حر سد راه امام می شود معمولا در نوا و چهارگاه خوانده می شد ولی در آن بخش که در حالت پشیمانی به توبه به درگاه امام رو می کند مایه ابوعطا مورد استفاده بوده است. اینها همه متکی به دانش ردیف های آوازی و موسیقائی و احاطه داستانی ذاکر و مرثیه سرا و تعزیه خوان بوده که روی دقت و حساب در سنت ما رشد و جای خود را تثبیت کرده بود.

مرثیه سرا یا تعزیه خوان باید توجه می داشته که مثلا فواصل ماهور که اوج آن «دلکش» است که به شور سر می کشد در کجای داستان باید مورد استفاده قرار گیرد و چه تاثیری دارد و یا مثلا آنکسی ه صدای شش دانگ پر قدرتی نداشته هوس رفتن به «نهیب» و سخت تر از آن به «آشور اوند» در ماهور را نمی کرده و یا مثلا می دانسته که حزن احترام انگیزی که در «همایون» نهفته است در کجای روایت عاشورا کاربرد دارد. پس تلفیقی از آشنائی تخصصی به کلام و

شعر و ردیف های آوازی از لوازم موفقیت یک مرثیه خوان یا تعزیه خوان امام بوده است. نگاهی به پیشینه فرهنگی بسیاری از اساتید بنام آواز ایرانی در دوران معاصر نشان می دهد که آنها از اساتید مراسم تعزیه امام حسین بوده اند.

اما متأسفانه این روزها در ایام محرم گاهی آنچه از بعضی بلندگوهای فراوان در کوچه و بازار - و بدتر از آن از پخش آنها از صدا و سیما - به عنوان عزاداری پخش می شود از جهت عدم تناسب با احترام مقام معنوی امام و یاران بزرگوار او آزار دهنده است. صداها و ریتم ها و ملودیاها و اشعار و واژگانی بکار می رود و پخش می شود که زیننده چنین مقامی نیست و در بسیاری از موارد نشانی از دانش آوازی و موسیقائی و ادبی و تاریخی که لازمه مرثیه سرائی و بیان تعزیه امام و چهره های عاشوراست در اجراها دیده نمی شود و به همین دلیل خود به خود تأثیر معنوی آن بر روی شنوندگان افول کرده است.

ریتم ها و ملودی هائی را که برای منظوره های دیگری ساخته شده و یا به موسیقی مقامی در زمینه کاملاً متفاوتی تعلق دارد و یا حتی از فضای موسیقی گرفته شده و در نوارها یا صدا و سیما با گوش مردم آشنا شده را می گیرند و شعر و کلام آن را عوض می کنند و حتی گاهی به عبارات و اصطلاحات عامیانه لهجه تهرانی مرسوم در ابراز احساسات شخصی جوانان امروز می آمیزند و در مراسم سالار شهیدان و نور چشم رسول خدا پخش می کنند در حالی که خاطره آن ملودی و ریتم به عنوان دیگری در ذهن شنونده ثبت شده که هیچ تناسبی با مقام امام ندارد و تداعی آن مخمل و مخرب حال و هوای احترام به آن ساحت مقدس است. اگر گروه هائی از مردم چنین کنند، ممکن است بگوئیم بر آنها حرجی نیست. اما از دستگاه عریض و طویل و حساس رسانه رسمی و ملی این سهل انگاری ها پذیرفته نیست.

زاری آلودگی های زبون و ضعف انگیز در بعضی لحن ها و یا عباراتی - که حتی ذکر مثالهایی از آنها را هم در اینجا دور از ادب مقام عاشورا می دانم - که در لابلای اشعار به عنوان مرثیه یا نوحه گنجانیده می شود مشکل آزردهنده دیگری است که با آن مواجهیم. انصاف بدهیم که این لحن ها و عبارات ربون که بکار می رود و متأسفانه پخش هم می شود کجا و آن صلابت و بزرگی که در شعر محتشم و ملودی ها و ضرب های جا افتاده در سنت ما موج می زند کجا!! :

خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
شد سرتگون ز باد مخالف حباب وار
گشتند بی عماری و محمل شتر سوار

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار
آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود
جمعی که پاس حرمتشان داشت جبرئیل

ترا به خدا انصاف است که ملتی که چنین سطحی از زبان محتشم را در مرثیه امام حسین در تاریخ مراسم و در گوش خود دارد، امروز این همه کلام های سست و سخیف سوار بر آن ملودی های غیر مرتبط با موضوع به خورد نسل جوان او داده شود؟ این در حالی است که این روزها سینتسایزرها و کامپیوترها و دستگاههای صوتی امکان سر هم کردن و اجرا و تکثیر هر بنجلی را به نام هنر به کثیری از فرصت جوینان بی هنر داده است. ممکن است نشود این روند را کاملاً متوقف کرد و کنار زد اما لا اقل این توقع می رود که رسانه ملی با پخش قطعاتی از آنها در لابلای مراسم عاشورا به آنها رسمیت ندهد.

نفرمایند که به هر حال لازم است متناسب با مذاق نسلی که این آثار ناساز بی اندام را می سازد و می پسندد هم چیزهائی پخش شود. چه کسی گفته است که لازم است؟ نه. اصلا لازم نیست. انتظار آن است که رسانه ملی در استاندارد سازی های فرهنگی و زبانی سطح سلیقه ها و ذائقه ها را ارتقاء بدهد نه آنکه خود نزول کند. ذائقه و مذاق نسل نو را باید درست پرورش داد و به میزان ها و سنجه ها و استانداردهای پائین و سخیف عادت نداد. بخصوص در موضوعاتی که به اعتقادات و مقدسات مربوط می شود و زبان هنر نیز در بیان آنها دخالت دارد عوامزدگی هائی از این دست در دراز مدت بسیار مخرب است.

نفرمایند که نوآوری هم لازم است. آری، نو آوری چیز خوبی است اما کار هر کسی نیست و نباید تریبون عمومی کشور را در این امور به سلیقه های ناپخته رایج و نامتناسب سپرد. کسی با عرضه کار نو مخالف نیست. اما کار نو وقتی اصیل و ماندگار است که به درستی از ریشه های کهن تغذیه کرده باشد. حداقل توقع آن است نوآوران این میدان ابتدا میراث شعر و کلام و ادب و ریتم ها و ملودی ها و گوشه های آوازی مربوط به عاشورا را در سنت ذاکرین و ارباب تعزیه بدانند و هضم کنند و ریشه های ادبی و هنری و تاریخی آن را بشناسد و سپس با دستی پر و دانشی متکی به سنت و ادب به فکر نوآوری بیفتند. کسی که شعر کلاسیک را درست نداند بعید است که شعر نو خوبی هم بگوید.

شاید یکی از دلایل این سهل انگاری ها این باشد که صدا و سیما می خواهد چند شبکه را در بیشتر ساعات شبانه روز در ایام محرم از برنامه های مخصوص عزاداری پر کند و در این راه افراط هم می کند و لذا عملا نمی تواند دقت لازم را به کار ببرد و گرنه این نکات نمی تواند از دید اهل فن و تخصص در رسانه ملی پنهان باشد. آیا بهتر نیست حجم برنامه های ویژه عاشورائی صدا و سیما کمتر اما کیفیت آن بالاتر و پردازش هنری صوری و محتوایی آن فاخرتر باشد؟

* * * *

یکی از آن ملودی ها و ریتم های پرهیجان و ماندگار در مراسم شبِ عاشورا، نوحه ای است قدیمی و کوتاه اما پرهیجان با ترجیع «مکن ای صبح طلوع» که دستجات عزادار در کثیری از مناطق ایران همچنان تکرار می کنند بی آنکه این تکرارِ سالیان، از تاثیر آن بر عواطف و ذوق ارادت ما بکاهد. این دستجات معمولا نیمه شبان راه می افتند و پس از عبور از میعادگاههای سنتی مورد نظر، سحرگاه به مبداء حرکت خود باز می گردند. در مراحل پایانی این مسیر، کم کم ریتم ها و ضرب آهنگ های دیگر را رها می کنند و، همراه با گذر شب به سوی سحر، با این کلام تمنا آمیز و ریتم پرهیجان، در واقع از «صبح» تقاضا می کنند که نباید تا شب همچنان بپاید و این میهمان سرفراز را همچنان میزبانی کند و به فردائی دردناک و سفاک و خونین نسپارد:

امشبى را شه دین در حرمش مهمان است ظهر فردا بدنش زیر سم اسبان است

مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

در دو مصرع اول، تفاوت پر رنگ و درد زای صحنه این شب سنگین و پر رمز و راز با آن فردای متلاطم خونین، با ریتم و آهنگی جذاب و توجه برانگیز توصیف می شود و به رگ عاطفه سوگواران مضراب می زند. سپس، ضرب آهنگ پر تپش، کوبنده، و در عین حال لطیف و پر تمنایِ ترجیع «مکن ای صبح طلوع» امکان مناسبی را برای فراز و فرود ریتمیکِ کُرخوانی دستجات عزادار فراهم می آورد و به موجزترین بیان، تنش میان این تمنا و تپش آن واقعیتِ سخت

را منعکس می کند. برای این بنده، پژواک کرخوانی سحرگاهی «مکن ای صبح طلوع» دستجات سینه زن و زنجیرزن در کوچه های پیچ در پیچ شاهرود قدیم به هنگام عبور از دالانهای تکیه ها خاطره ای است نوستالژیک و پرطنین چنانکه گوئی هیچ ریتم و ضرب آهنگ و کلام دیگری نمی تواند جای آن را بگیرد و به سپیده عاشورا رنگ خونین اما درخشان عاشورائی پیاشد.

حدود یک سال پس از پرداختن این ترکیب بند، با حضور در اجرای سونیت سمفونی «رسول عشق و امید» (در ۱۳۸۶) دانستم که استاد لوریس چکنواریان از امکان موسیقائی این ضرب آهنگ به خوبی بهره برده و آن را با زیبایی هیجان آوری بازسازی و اجرا کرده است.

اما کلامی که روی این ملودی پرتحرک خوانده می شود، فقط همین سه مصرع است و بس. بسیار پرسیدم تا ادامه آن را پیدا کنم اما به جایی نرسیدم. تا اینکه در ۱۳۸۵ در شب عاشورائی دور از وطن که، بنا به ضرورتی استثنائاً از آمدن به ایران در این ایام محروم شدم، فضای غربت و دلنگی شب عاشورا را با ساختن اساس ترکیب بندی بر مبنای این وزن و ریتم و ملودی پر کردم. و چون شاعر نیستم، جسارت ورزیدم و با تضمین های کامل یا ناقص، یا اقتباس از ابیات یا مصرع هائی از حافظ و مولانا - که به تناسب حال و قال به جویبار زمزمه ذهنی گوینده می پیوست - سعی کردم جانی در کلام بدمم و قوتی بدان بیامیزم و ضعفم را جبران کنم؛ راستی که اگر نیت توسل نبود، این مبتدی کجا جرات می داشت و روا می دانست که تضمین های مکرر از لسان الغیب و مولوی را در دل سروده خود جای دهد! اگر سهم این فقیر خاندان رسالت (ع) این باشد که ذهن خواننده را از مسیر تصویرسازی ها و معناپردازی های بدیع حافظ یا مولانا، به هر روی، به مقام و موضع و موضوع این شب و انگیزه این شعر بکشاند و متصل کند، به حرمت نیت گوینده، این جسارت بخشودنی تر خواهد بود. ادعائی ندارم که از عهده برآمده باشم. سخن شناسان البته به چشم احساس و اغماض و عنایت و اصلاح نظر خواهند فرمود.

تعمد داشتم کلام را از گزند الفاظ و الحان بی رمق و زاری آلود و احیانا زبون که مناسب مقام عزتمند فداکاری امام (ع) نیست دور نگاه دارم که در رثای یک حماسه جای ضعف و زبونی نیست. تعداد بندها و نیز تضمین ها زیاد می نماید. می توانستم به متخبی از آن بسنده کنم، اما بهتر دیدم که این وظیفه را به خواننده علاقه مند واگذارم تا به تناسب ذوق خود هر چند بند را که می خواهد برگزیند. فرض این متوسل بر آن است که، به جز بند اول و بند آخر، هر بند با مصرع «امشب را شه دین در حرمش مهمان است» پایان یابد و سپس سه مصرع اصلی (یعنی: امشب را شه دین . . . مکن ای صبح طلوع) از سوی عزاداران محترم تکرار شود.

با همه کاستی ها، تحفه درویش تنگ دستی است به آستان توانگر و کریم سالار شهیدان - که سلام بر او باد - به یاد پدر و مادر عزیزم که مرا این ارادت به میراث گذاشتند. توانگرا دل درویش خود به دست آور.

احمد جلالی، پاریس

مکن ای صبح طلوع
(ترکیب بندی برای شب عاشورا)^۱

شب وصل است و تبِ دلبری جانان است
در نظر بازیشان اهل نظر حیران است
ساغر وصل لبالب به لب مستان است
گوئیا مشعله از بام فلک ریزان است
چشم جادوی سحر زین شب و تب گریان است
عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است
مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

«یارب این بوی خوش از روضه جان می آید؟
«یارب این نور صفات از چه مکان می آید؟»
یا نسیمی است کزان سوی جهان می آید؟
«عجب این قهقهه از حورِ جنان می آید!»
یارب این آب حیات از چه دلی جوشان است؟
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

«چه سماع است که جان رقص کنان» می آید؟
چه پیامی است؟ چرا موج گمان می آید؟
«چه صغیر است که دل بال زنان می آید؟
چه شکار است؟ چرا بانگ کمان می آید؟
چه فضائی است؟ چرا تیر قضا پران است؟^۲
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

گوش تا گوش، همه کرّ و فر دشمن پست
«پیره‌ن چاک و غزلخوان و صراحی در دست»
شاه بنشسته، بر او حلقه یاران است
چار تکبیر زده یکسره بر هر چه که هست^۳
خیمه در خیمه صدای سخن قرآن است^۴
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

وَه از آن آیتِ رازی که در آن محفل بود
«عشق می گفت به شرح آنچه بر او مشکل بود»
«مفتی عقل در این مسئله لایعقل بود»
«خم می بود که خون در دل و پا در گل بود»^۵
ساغر سرخ شهادت به کف مستان است
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

این حسین است که عالم همه دیوانه اوست
شرف میکده از مستی پیمانۀ اوست
او چو شمعی است که جانها همه پروانه اوست^۶
هر کجا خانه عشق است همه خانه اوست
حالیا خیمه گهش بزمگه رندان است
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

سرخوش از سُکرِ سر اندازِ هو الله احد
نغمهٔ «شور حسینی»^۷ است که مستانه زند:
دلبرِ دل شده در دامن الله صمد
«می وصلی بچشان تا در زندان ابد»^۸
بشکنم، شادی شوری که در این دستان است^۹
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

محرمان حلقه زده در پی پیغامی چند:
«فرصتِ عیش نگه دار و بزَن جامی چند»
«چشمِ انعام مدارید ز انعامی چند»
که نماندست ره عشق مگر گامی چند^{۱۰}
در بلائیم ولی عشق بلا گردان است
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

امشب است آنکه «ملایک در میخانه زدند
«با من راه نشین باده مستانه زدند»
گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند»
«قرعه فال به نام من دیوانه زدند»^{۱۱}
یوسفِ فاطمه را ننگِ جهان زندان است
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

هان که گوی فلک صدق به چوگان من است
دیدۀ فتح ابد عاشق جولان من است
ساحت کون و مکان عرصه میدان من است
هر چه در عالم امر است به فرمان من است^{۱۲}
پیش ما آتش نمرود گل بستان است
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

«هان و هان ناقهٔ حقیم» مجوئید حیل
«پیش جان و دل ما آب و گلی را چه محل؟»
«تا نبرد سرتان را سر شمشیر اجل»
«کار حق کن فیکون است نه موقوف علل»^{۱۳}
بی فروغ رخ او، جان و جهان بی جان است
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

ظهر فردا عمل مذهب زندان بکنم
حمله بر شعبده از دولت قرآن بکنم
«قطع این مرحله با مرغ سلیمان» بکنم
«آنچه استاد ازل گفت بکن»، آن بکنم^{۱۴}
عاقبت خانه ظلم است که آن ویران است
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

«نقدها را بود آیا که عیاری گیرند
و به تاریکی شب ره به کناری گیرند
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند»^{۱۵}
صادقان ز آینهٔ صدق، غباری گیرند^{۱۶}
صحنهٔ مشهد ما صحن نگارستان است
امشبِ را شه دین در حرمش مهمان است

گفت عباس که: من از سر جان برخیزم
از سر خواجگی کون و مکان برخیزم»
از «سر جان و جهان دست فشان برخیزم»
من «بیویت ز لحد رقص کنان برخیزم»^{۱۷}
این چه روح است و کرامت که در این یاران است^{۱۸}
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

تا به این نام و نشان قرعه فالى بزنند
دست پیش آر، بگو طبل وصالی بزنند
بر سر کاخ ستم کوس زوالی بزنند
شاهبازان به هوایت پر و بالی بزنند^{۱۹}
پر سیمرخ بر آن قاف چه خون افشان است
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

در شب قتل، مگر بی سر و سامان زینب
گفتی از یادِ پریشانی طفلان، زینب
داشت اندیشه فردای یتیمان، زینب»^{۲۰}
چنگ می برد به گیسوی پریشان، زینب
این چه حالی است که در خوابگه شیران است؟
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

عصر فردا، قد رعناى حسین است کمان
ز علمدارِ خود آن خسرو شمشاد قدان
باز جوید شه بی یار ز عباس نشان
«که به مؤگان شکند قلب همه صف شکنان»^{۲۱}
قرص خورشید هم از خجلت او پنهان است
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

علی اکبر به اجازت ز پدر خواهشمند:
جان به رقص آمده از آتش غیرت چو سپند
صبر از این بیش ندارم، چکنم تا کی و چند؟
بوسه ای بر لب خشکم بزن ای چشمه قند
دستی اندر خم زلفی که چنین پیچان است^{۲۲}
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

«او سلیمان زمان است که خاتم با اوست»
نفس «همت پاکان دو عالم با اوست»
«سر آن دانه که شد رهزن آدم با اوست»
زخم شمشیر و سنان چیست؟ که مرهم با اوست^{۲۳}
پس چه رازی است که خنجر به گلو بُران است؟
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

شام فردا که رسد، زینبِ گریان و دوان
پرسد از پیکر صدچاک شه تشنه زبان
در هیاهوی ردیلائے آن اهرمان
«که شهیدان که اند اینهمه خونین کفنان؟»^{۲۴}
جگر رود فرات از تفِ او سوزان است
امشبى را شه دین در حرمش مهمان است

ساربان است و بیابان و زنان بر شتران
اختران نیزه سواران شب راهروان
خون خورشیدِ روانی به سر نیزه روان
ماه و خورشید به هم ساخته، در هم نگران^{۲۵}
پای در سلسله، سر سلسله مردان است
امشب را شه دین در حرش مهمان است

او که در بانی میخانه فراوان کرده است^{۲۶}
اشک را پیرهنِ یوسفِ دوران کرده است
نوش پیمانۀ خون بر سر پیمان کرده است
چنگ بر گونه زده موی پریشان کرده است
در دل حادثه مجموع پریشانان است
امشب را شه دین در حرش مهمان است

یارب این شام سیه را به جلالی دریاب
«تشنه بادیه را هم به زلالی دریاب»^{۲۷}
بال و پر سوخته را با پر و بالی دریاب
جشن دامادی جان را به جمالی دریاب
که عروس شرف از شوق حنابندان است
عصر فردا بدنش زیر سم اسبان است
امشب را شه دین در حرش مهمان است
مکن ای صبح طلوع، مکن ای صبح طلوع

احمد جلالی - شب عاشورا - ۱۳۸۵ شمسی - پاریس

پی نوشت ها:

^۱ همچنان که در مقدمه هم آمد، در این توسل عاشورائی، از رود غزل های مولاناو حافظ، بیت ها یا مصرع هائی به جویبار نازک زمزمه های درونی این فقیر می پیوست که از راه تضمین یا اقتباس مدد رسانید و جانی در کلام دمید تا مگر ذوق ها را، از مسیر تصویرسازی ها و معناپردازی های ناب این استوانه های ادب، به ساحت اسطوره ای این شب بکشاند و از این زلال بچشاند. و هم ضعف مرا بپوشاند. و اگر نیت توسل و توصل نمی بود، البته نه چنین حجمی از تضمین و اقتباس روا می بود، و نه سراینده را چنین بی مهابا جسارتی مهیا.

هر چند اشارات و تلمیحات و ارجاعات این ترکیب بند، برای آشنایان روشن است، اما چون آئین های عاشورا همگانی است و مختص گروه سنی یا اجتماعی خاصی نیست، در پی نوشت های زیر، آدرس ها یا توضیحات کوتاهی می آید که شاید، بخصوص نوجوانان را، بکار آید.

^۲ بخوانید غزل مولانا را، با مطلع: یارب این بوی خوش از روضه جان می آید؟ (غزل ۸۰۶، چاپ فروزانفر)

^۳ حافظ: زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست
برو ای زاهد و بر دُردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه به ما روز الست

و نیز:

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
که به پیمانۀ کشی شهره شدم روز الست
چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست

۴ در منابع مشهور آمده است که آن شب امام و یاران او قرآن می خواندند و مناجات می کردند. «پس حسین تدبیرها بکرد و ... و حسین قرآن همی خواند» (طبری، قیام سیدالشهداء، تصحیح محمد سرور مولائی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹، ص ۲۵)؛ و نیز نگاه کنید به ابی مخنف، مقتل الحسین، ترجمه جودکی، چاپ اول، انتشارات معنا گرا، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳.

۵ بخوانید غزل حافظ را با مطلع: یاد باد آنکه سر کوی توام منزل بود

۶ تغییر کوچکی در باز گوئی بیتی از یک نوحه قدیمی که می گفت:

این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست وین چه شمع می است که جانها همه پروانه اوست
با این تغییر، ضمن رفع اشکالی وزن در مصرع اول وجه توصیفی بیت نیز مناسب تر می نماید.

۷ در تعزیه ها زبان حال امام را اغلب در پایه شور می خوانده اند و دلیل نامگذاری های «شور حسینی» و یا «حسینی» برای گوشه های دستگاه شور همین است. در زبان قدما ی اهل موسیقی دستگاهی ایران، به آنچه که امروز دستگاه یا مایه «شور» می گویند، می گفتند «حسینی».

۸ اقتباس از بیتی از غزلی مشهور با مطلع «روزها فکر من این است و همه شب سختم» که سراینده اش به روشنی معلوم نیست:

مرغ باغ ملکوتیم، نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم

می وصلی بچشان تا در زندان ابد

از سر عریده مستانه به هم در شکتم

۹ دستان: دستها؛ نغمه و آواز؛ ماجرا (مخفف داستان: گویند مگو سعدی چندین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دستان ها).

۱۰ بخوانید غزل حافظ را با مطلع: حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند

۱۱ بخوانید غزل مشهور حافظ را با مطلع: دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

۱۲ بخوانید غزل حافظ را با مطلع: خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

۱۳ بخوانید غزل مولانا را با مطلع: شتران مست شدستند بین رقص جمل (غزل ۱۳۴۴).

۱۴ بخوانید غزل حافظ را با مطلع: سالها پیروی مذهب رندان کردم

۱۵ مطلع غزل حافظ

۱۶ مورخان گفته اند که یزیدیان در عصر روز پنج شنبه نهم محرم سال ۶۱، تاسوعا، جنگ را آغاز کردند. امام تا فردا زمان خواست. در میان ذاکران عاشورا مشهور آن است که دلیل این مهلت طلبی، تدارک فرصتی شبانه برای راز و نیاز با خداوند بود. اما در روایت طبری در تاریخ کبیر که ترجمه آن که حدود ۱۱ قرن پیش در دوره منصور بن نوح سامانی به انشای زیبای فارسی ابوعلی بلعمی تحریر شده است نکته ای در بیان نیت واقعی امام از زمان خواهی آمده است که عمیقاً احترام انگیز و تکان دهنده است: «و آن شب حسین همه کار راست کرد و شمشیر نیکو کرد ... پس حسین این مردمان را یکان یکان که به نصرت او آمده بودند، بنشانند و همه مهتران و بزرگان بودند و ایشان را خطبه کرد و گفت آنچه بر شما بود کردید و من شما را نه به حرب آوردم، اکنون حرب پیش آمد و من از جان خویش نومید گشتم و شما را از بیعت خویش بحل کردم. شما باز گردید و بروید و مرا امشب زمان خواستن بکار نبود، از بهر شما خواستم تا هر که خواهد رفتن، برود» (طبری، ص ۲۴). امام می خواست با استفاده از تاریکی شب، امکان یک تصمیم آزاد و دور از هرگونه تحمیل پنهانی را در اختیار آنانی که به رهائی از معرکه می اندیشیدند بگذارد. به محترمانه ترین شکلی «نقدها» را عیار گرفت تا آنانکه اهل ایستادگی در آن معرکه نیستند و یا مزاج صومعه داری دارند بر خیزند و پی کار خود بروند.

۱۷ نگاه کنید به غزل مشهور حافظ با مطلع: مژده وصل تو کو کز سر جان بر خیزم

^{۱۸} در مقاتل آمده است که پس از صحبت امام در شب عاشورا و برداشتن بیعت از خاندان و یاران، نخستین پاسخ از عباس بن علی برآمد که به ادب تمام گفت که تا پای جان هرگز حسین را تنها نخواهد گذاشت، و سپس دیگر اصحاب وفادار هم همین را گفتند (نگاه کنید به ابی مخنف، ص ۱۸۰؛ طبری، ص ۲۴)؛ و از گفتار امام در آن شب آمده است که فرمود: یاران و خاندان من به راستی و وفا بی ماندند (نگاه کنید به ابی مخنف، ص ۱۷۹)

^{۱۹} شاهان وقتی می خواستند باز شکاری خود را فرا بخوانند، طبالان با طبل ریتم خاصی را می نواختند که به گوش باز آشنا بود و او را باز می آورد و بر دست سلطان می نشاند:

باشیدم از هوای تو آواز طبل باز باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست (مولانا)

^{۲۰} تغییری است در بازگوئی بیتی از یک نوحه قدیمی که می گفت:

در شب قتل حسین، بی سر و سامان زینب داشت اندیشه فردای یتیمان زینب

تا هم اشکال وزن در مصرع اول حل شود و هم درماندگی و تزلزل تداعی نشود چرا که در عین آنکه بی سر و سامانی فردا پیش روی بود، ضعف و سرگستگی حاکم نبود چنانکه بر خوردِ فخیم آن شبِ امام و یاران او نشان می دهد. به

روایت طبری، در آن شب در پی زمزمه اشعاری توسط امام که حکایت از شهادت او می کرد، علی بن حسین و زنان بگریستند؛ «حسین در خیمه شد و گفت مگریید که نه جای گریستن است، دشمن هم پهلوی ماست، شاد شود» (طبری، ص ۲۴). به روایت ابی مخنف، حسین گفت «خواهرم، تقوای خدا پیشه کن و از او تسلی بخواه، تو را سو کند می دهم که برای من گریبان چاک مده و زاری و شیون مکن» (ابی مخنف، ص ۱۸۲). همچنین آنچه در منابع از عکس العمل مسئولانه بانوی کربلا و حتی دلداری دادن او به علی بن حسین آمده است نشان می دهد چشم انداز بی سر و سامانی، او را از ایفای مسئولیتش در مواجهه با پریشانی طفلان و فردای یتیمان باز نداشت. بر خورد او با عبیدالله و یزید نیز موید تراوش روح عزت مندی در عین دردمندی است.

^{۲۱} بخوانید غزل حافظ را با مطلع: شاه شمشادقدان، خسرو شیرین دهنان

^{۲۲} نقل بعضی ذاکرین امام است که: علی اکبر، در دفاع از امام، اجازه میدان خواست. پس از لختی نبرد، به نزد پدر بازگشت و حکایت تشنگی خود با او بگفت. و امام خشک لب، لبان او را بوسید.

^{۲۳} بخوانید غزل حافظ را با مطلع: آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

^{۲۴} حافظ

^{۲۵} بعضی از ارباب مقاتل نوشته اند که سواری که سر امام را بر سر نیزه خود داشت، جلو محمل زینب راه می سپرد.

^{۲۶} حافظ: به خاک پای صبحی کنان که تا من مست ستاده بر در میخانه ام به دربانی

به هیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم که زیر خرقه نه زنار داشت پنهانی

^{۲۷} حافظ